قرآن بدون حدیث هم قابل فهم است!

نزاع اخباری و اصولی در فهم قرآن

از روزگاران گذشته تا کنون در جامعهٔ مسلمانان دو دسته در برابر یکدیگر صف‌آرایی نموده‌اند. دستهٔ اوّل «**اخباری‌ها**» بودند که در میان اهل سنّت به «**حَشوِیّه**» شهرت داشتند و در میان شیعیان نیز به فراوانی یافت می‌شدند و هم اکنون در **ایران** و **بحرین** و... می‌توان از ایشان نشانی گرفت. دستهٔ دوّم «**اصول‌گرایان**» اند که فقهای برجستهٔ جهان اسلام از میان آنان برخاسته‌اند.

از ویژه‌گی‌های اخباریّون، تمایل بیش از اندازهٔ ایشان به «**حدیث**» است به طوری‌که در اسلام شناسی، حدیث را «**مرجع نخستین**» به شمار می‌آورند و فهم آیات قرآن را بدون کمک احادیث، ممکن نمی‌دانند. شیخ **حُرّ عامِلی** که از اخباری‌های مشهور بوده در کتاب «**الفَوائِدُ الطُّوسِیَّة**» فصلی را با این عنوان گشوده است:

«**فَصلٌ فِی الاستِدلالِ عَلَی عَدَمِ جَوازِ استِنباطِ الأحکامِ النَّظَرِیَّةِ مِن ظَواهِرِ القُرآنِ...**» [۱]

شیخ، در این فصل اساساً جایز نمی‌داند که علمای اسلام، احکام نظری را از قرآن دریابند و راه فهم قرآن مجید را جُز از طریق حدیث، مسدود می‌شمارد**!**

شیخ **یوسف بحرانی** که وی نیز به اخباری‌گری گرایش داشته، در کتاب «**الحَدائقُ النّاضِرَة**» می‌نویسد:

«**فَمِنهُم مَن مَنَعَ فَهمَ شَیءٍ مِنهُ (أی مِنَ القُرآنِ) مُطلَقاً حَتّی مِثلِ قَولِهِ ﴿ قُل هُوَ اللهُ أحَدٌ ﴾ إلّا بِتَفسِیرٍ مِن أصحابِ العِصمَةِ.**» [۲]

یعنی: «برخی از اخباری‌ها فهم قرآن را مطلقاً نفی می‌کنند حتّی (عقیده دارند) آیاتی مانند﴿ **قُل هُوَ اللهُ أحَدٌ** ﴾ فهمیده نمی‌شود مگر با تفسیر امامان معصوم.»**!**

اصول‌گرایان با این رأی عجیب مخالفت ورزیدند. علّامه، **وحید بهبهانی** که در حوزهٔ نجف پرچمدار اصولیان بود در محاضرات خود، رأی مزبور را تخطئه می‌نمود. وی در کتاب «**الفَوائِدُ الحائِرِیَّة**» به مناسبت بحث از حجّیّت قرآن به ردّ آراء اخباری‌ها می‌پردازد و می‌نویسد نظر ایشان در نهایت غرابت است زیرا:

---

(۱)ـ «**الفَوائِدُ الطُّوسیة**»، ص ۱۸۶ (چاپ قم).

(۲)ـ «**الحَدائقُ النّاضِرَة**» ج۱ ، ص۲۷ (چاپ نجف) .

«هُم عليهم السلام صَرَّحُوا مُكرَّراً كَثِيراً أَنَّهُ ما لَم يَكُن حَدِيثُهُم مُوافِقاً لِلقُرآنِ فَاضرِبُوهُ عَلَى الحائِطِ! وَ أَنَّهُ زُخرُفٌ وَ أَنّا لانَقُولُ خِلافَ القُرآنِ أَبَداً وَ أَنَّهُ ما لَم تَجِدُوا لِلحَدِيثِ شاهِداً مِنَ القُرآنِ فَلاتَعمَلُوا بِهِ.[۳]»

یعنی: «امامان اهل بیت علیهم السلام خود بارها و به فراوانی تصریح کرده‌اند که اگر حدیث منسوب به ایشان با قرآن سازگار نبود، آن را بر سینهٔ دیوار بکوبید! و آن حدیث باطل است و فرموده‌اند که ما هیچ‌گاه برخلاف قرآن سخن نمی‌گوییم و اگر شاهدی از قرآن برای حدیث (منسوب به ما) نیافتید بدان عمل نکنید.» [۴]

علّامه، وحید بهبهانی از این بیان نتیجه می‌گیرد که اگر امامان شیعه علیهم السلام متن قرآن را بدون رجوع به حدیث درخور فهم دیگران نمی‌دانستند چگونه به آنها سفارش می‌نمودند که صحّت و سقم احادیث ایشان را با میزان قرآن بسنجند و چگونه دستور می‌دادند که چون شاهدی از قرآن برای احادیث مزبور نیافتند، بدان‌ها عمل نکنند؟!

تسلّط اخباری‌ها بر حوزهٔ نجف با استدلالات وحید بهبهانی از میان رفت و اصولی‌های برجسته‌ای که پس از وی به ظهور رسیدند نیز کار او را (در مخالفت با جبههٔ اخباریّون) پی گرفتند. از جمله مشاهیر ایشان، شیخ جعفر نجفی مُلَقَّب به «**کاشِف الغِطاء**» بود که رسالهٔ «**اَلحَقُّ المُبِینُ فِی تَصوِیبِ المُجتَهِدِینَ وَ تَخطِئَةِ الأخبارِیّینَ**» را نگاشت و اخباری‌ها را به سطحی‌نگری محکوم ساخت.

کاشف الغطاء پس از بحث گسترده‌ای دربارهٔ قابل فهم بودن قرآن و حجّیّت ظاهر آن، شبهات اخباری‌ها را بازگو نموده و آنها را ردّ می‌کند.[۵] در سخنان وی نکات جالب و فراوانی دیده می‌شود که در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

---

(۳)ـ «**الفوائِد الحائِریرة**»، ص ۱۷۲ (چاپ تهران).

(۴)ـ چند نمونه ازاحادیثی که علّامه، **وحید بهبهانی** به آنها اشاره کرده به شرح زیر در کتب تفسیر و جوامع حدیث امامیّه دیده می‌شود: **قالَ النَّبیُّ(ص): «إذاجائَکُم عَنِّی حَدِیثٌ فَاعرِضُوهُ عَلی کِتابِ اللهِ، فَما وافَقَهُ فَاقبَلُوهُ وَما خالَفَهُ فَاضرِبُوا بِهِ عَرَضَ الحائِطِ!»** (تفسیر**مجمع البیان طبرسی**، ج ۱، ص۲۷، چاپ لبنان) **قالَ الصّادِقُ (ع) «ما لَم یُوافِقِ مِنَ الحَدِیثِ القُرآنَ فَهُوَ زُخرُفٌ»**. (**الأصول من الکافی**، ج ۱، ص ۶۹، چاپ تهران) **قالَ الباقِرُ(ع) «إذا جائَکُم عَنّا حَدِیثٌ فَوَجَدتُم عَلَیهِ شاهِداً أو شاهِدَینِ مِن کِتابِ اللهِ فَخُذُوا بِهِ وَإلّا فَقِفُوا عِندَهُ ...»** (وسائل الشّیعه، ج ۱۸، ص ۸۰، چاپ جدید).

(۵)ـ به رسالهٔ «**اَلحَقُّ المُبِین**» ازص ۱۸ تا ۲۶ چاپ سنگی (به اهتمام شیخ احمد شیرازی) نگاه کنید.

کاشف الغطاء می‌گوید: قرآن خبر می‌دهد که چون رسول خدا ﷺ آیاتش را برای گروهی از جنّیان خواند، آنها مقصود قرآن را دریافتند و بدان ایمان آوردند (۷۲ = الجِنّ/۱) چگونه ممکن است که جنّیان قرآن را دریابند ولی انسان‌ها از فهمش بدون کمک حدیث ناتوان مانند با آنکه قرآن به زبان بشر (و به عربی مُبین) نازل شده و برای هدایت آدمیان آمده است؟!

کاشف الغطاء می‌گوید: قرآن با مشرکان و یهود و نصاری به احتجاج برخاسته و آنان را به توحید و اسلام فراخوانده است، چگونه می‌توان ادّعا نمود که آنها از فهم سخنان قرآن به کلّی عاجزند؟!

کاشف الغطاء می‌گوید: عمدهٔ اعجاز قرآن و بلاغت و فصاحت بی‌نظیر آن، با معانی قرآن پیوند دارد (زیبایی و رسایی الفاظ، در خدمت معانی آنها است)؛ اگر معانی قرآن بدون ضمیمهٔ خبر، درخور فهم آدمیان نباشد، اعجاز قـرآن اساساً باطل می‌شود!

کاشف الغطاء می‌نویسد: «**إنَّ النَّبِیَّ ﷺ کانَ یَتلُو ما یُنزَلُ عَلَیهِ مِنَ القُرآنِ عَلی رُؤُوس المَنابِرِ وَ عَلی عامَّةالنّاسِ مِن دُونِ أن یُفَسِّرَ لَهُم!**»[٦].

یعنی: «پیامبر ﷺ آنچه را که از قرآن بر او نازل می‌شد برفراز منابر خود و بر عموم مردم تلاوت می‌کرد، بدون آنکه به تفسیر و توضیحش بپردازد!»

کاشف الغطاء می‌نویسد: «**وَ لاثَمَرَة لِنُزُولِ القُرآنِ فِی بَیانِ الأحکامِ لِأنَّ الحاجَةَ إلَی الإمامِ علیه السلام فِی تَفسِیرِ کُلِّ آیة مِنهُ تَقتَضِی أخذَ الحُکمِ مِنَ الإمامِ علیه السلام وَ لَو کانَ الحالُ کَذلِکَ لَکانَ مِن أعظَمِ ما یَعِیبُهُ أربابُ المِلَلِ عَلَی المُسلِمِینَ وَ یَشنَعُونَ بِهِ غایَةَ التَّشنِیعِ وَ إنَّ قُرآنَهُم لایُفهَمُ وَلایُنتَفَعُ وَ إنَّهُ مُخالِفٌ لِجَمِیعِ کُتُبِ الله!**»[۷]!

یعنی: «(اگر متن قرآن مستقلّ بِالفَهم نباشد) نزول **آیات احکام** در قرآن، ثمره‌ای ندارد زیرا نیاز به **امام** علیه السلام در تفسیر هر آیهٔ قرآنی موجب می‌شود که احکام مزبور را از امام بگیریم (نه ازقرآن!) و چنانچه کار بدین‌جا رسد، پیروان ادیان دیگر، بزرگترین عیب‌ها را بر مسلمانان می‌نهند و بر آنها بسی طعنه می‌زنند که قرآن مسلمین، قابل فهم نیست و سودی از آن عاید نمی‌شود و برخلاف همهٔ کتاب-های إلهی است (که درخور فهم بشرند)!!»

سخنان استوار کاشف الغطاء و دیگر اصولی‌های امامیّه، جبههٔ اخباری‌ها را به عقب نشینی وادار ساخت و از دایرهٔ نفوذ آنان در شیعهٔ امامیّه کاست أمّا البتّه به کلّی فرهنگ اخباری را محو نساخت و هم اکنون بسیاری از شیعیان را ملاحظه می‌کنیم که خود را اخباری نمی‌پندارند ولی از تأثیر اندیشه‌های

---

(۶)ـ «اَلحَقُّ المُبِین» ص ٢٤.

(۷)ـ «اَلحَقُّ المُبِین» ص ٢٤

ایشان برکنار نمانده‌انـد و ادّعا می‌نماینـد که قرآن مجید، بدون تفسیـر امـام معصوم فهمیدنی نیست و کسی حقّ تفسیر آن را ندارد! [۸]

بازگشت به اخباری‌گری!

یکی از کسانی که خود را اصولی می پندارد (و اخباری می اندیشد!) در رساله اش می‌نویسند:

«پیامبر اکرم (ﷺ) باید با سخن خود آیات را روشن نماید.» [۹]

معنای این ادّعا آن‌است که قرآن مُبین، روشن نیست و پیامبر اکرم ﷺ باید آن را روشن سازد! این ادّعائی است که تناقض آشکاری را به همراه دارد به علاوه با آراء مفسّران بزرگ و اصول‌گرای شیعه نمی‌سازد. **شیخ طوسی** که از اعاظم امامیّه و اکابر مفسّران ایشان شمرده می‌شـود در ذیل آیۀ شریفـۀ ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا﴾ (النساء: ۸۲) در تفسیر «**اَلتِّبیان**» می‌نویسد:

«هذِهِ الآیَة تَدُلُّ عَلی أربَعَةِ أشیاءَ: أحَدُها عَلی بُطلانِ التَّقلیدِ وَ صِحَّةِ الإستِدلالِ فِی اُصُولِ الدِّینِ لِأنَّهُ حَثٌّ وَ دعاءٌ إلَی التَّدَبُّرِ وَ ذلِکَ لایَکُونُ إلّا بِالفِکرِ و النَّظَرِ؛ وَ الثّانِیُ یَدُلُّ عَلی فَسادِ مَذهَبِ مَن زَعَمَ أنَّ القُرآنَ لایُفهَمُ مَعناهُ إلّا بِتَفسیرِ الرَّسُولِ ﷺ لَهُ مِنَ الحَشوِیّةِ وَالُمجَبِّرَةِ؛ لِأنَّهُ تَعالی حَثَّ عَلی تَدَبُّرِهِ لِیَعلَمُوا بِهِ...» [۱۰].

یعنی: این آیه بر چهار چیز دلالت دارد: نخست بر نادرستی تقلید و درستی استدلال در اصول دین، زیرا که در این آیه ترغیب و دعوت به تدبّر (در قرآن) شده است و این کار ممکن نیست مگر از راه اندیشیدن و نگرش عقلی؛ و دوّم آنکه **این آیه، بر تباهی مذهب کسی دلالت دارد که پنداشته معنای قرآن جُز با تفسیر پیامبر ﷺ فهمیده نمی‌شود و آنان از گروه حَشوِیّه و جَبریّه‌اند**؛ زیرا که خدای تعالی در این آیه بر تَدَبُّر در قرآن ترغیب فرموده تا از معنای آن آگاه شوند...»

---

(۸)ـ گاهی شنیده‌ایم که برخی می‌گویند: چون بحث رکعات و جزئیّات نماز در قرآن نیامده، پس قرآن قابل فهم نیست ! واضح است که این نتیجه، از آن مقدّمه به دست نمی‌آید؛ آنچه در قرآن مجید آمده، درخور فهم بشر است نه آنچه نیامده (مانند: رویدادهای تاریخی اقوام، جغرافیای کشورها و جز اینها) ؛ این امور را باید از محلّ دیگری أخذ کرد چنانکه رکعات و جزئیّات نماز را نیز باید از « سُنّت پیامبر(ﷺ)» به دست آورد.

(۹)ـ « **بررسی بنیان‌ها**» ، ج۱ ، ص ٤ .

(۱۰)ـ « **التِّبیانُ فِی تَفسِیرِالقُرآن**»، اثر شیخ **أبوجَعفرطوسی** ، ج۱ ، ص ٤٥۱ (چاپ سنگی).

همین نتیجه را مفسّر نامدار و اصول‌گرای شیعی، **شیخ طبرسی** در تفسیر «**مَجمَع البَیان**» با پیروی از **شیخ طوسی** آورده است و در ذیل آیهٔ کریمهٔ مزبور می‌نویسد:

«وَ هذِهِ الآیَة تَضَمَّنَتِ الدَّلالَةُ عَلی مَعانٍ کَثِیرَة مِنها بُطلانُ التَّقلِیدِ وَ صِحَّةُ الإستِدلالِ فِی اُصُولِ الدِّینِ لِأَنَّهُ دَعا إِلَی التَّفَکُّرِ وَ التَّدَبُّرِ وَ حَثَّ عَلی ذلِکَ، وَ مِنها فَسادُ قَولِ مَن زَعَمَ أَنَّ القُرآنَ لایُفهَمُ مَعناهُ إلّا بِتَفسِیرِ الرَّسُولِ ﷺ مِنَ الحَشوِیَّةِ وَ غَیرِهِم؛ لِأَنَّهُ حَثَّ عَلی تَدَبُّرِهِ لِیَعرِفُوهُ...»[11].

یعنی: «این آیه دلالت بر معانی بسیاری را دربردارد از جمله، نادرستی تقلید و درستی استدلال در اصول دین است زیرا که این آیه به اندیشیدن و تَدَبُّر دعوت نموده و بر این کار ترغیب کرده است؛ دیگر آنکه **آیهٔ مزبور بر تباهی گفتار کسی دلالت می‌کند که پنداشته معنای قرآن جُز با تفسیر پیامبر ﷺ فهمیده نمی‌شود و آنان از گروه حشویّه و غیره هستند؛** زیرا که بر تَدَبُّر در قرآن ترغیب فرموده تا آن را بشناسند...».

علّامه، **محمّدحسین طباطبائی** نیز در تفسیر «**المیزان**» قول شیخ طوسی و شیخ طبرسی را تأیید نموده و می‌نویسد:

«وَ قَد تَبَیَّنَ مِنَ الآیَةِ (أَوَّلاً): أَنَّ القُرآنَ مِمّا یَنالُهُ الفَهمُ العادیّ: و (ثانِیاً) أَنَّ الآیاتِ القُرآنِیَّة یُفَسِّرُ بَعضُها بَعضاً...»[12].

یعنی: «از این آیه روشن می‌شود که (اوّلاً) **قرآن از جمله سخنانی است که فهم عادی آنرا در می‌یابد**؛ و (ثانیاً) آیات قرآنی یکدیگر را تفسیر می‌نمایند...».

پیروی از مغالطهٔ اخباری‌ها!

از جمله لغزش‌های اخباری‌ها آناست که هرچند قرآن را بدون حدیث، قابل فهم نمی‌دانند ولی گاهی در اثبات حقّانیّت روش خود، به برخی ازآیات قرآن استدلال می‌نمایند، بدون آنکه حدیثی در تفسیر آیهٔ مزبور نشان دهند!

---

(۱۱)ـ «**مَجمَع البَیان فِی تَفسیرالقُرآن**»، اثر **شیخ أبوعلی طبرسی**، ج۵، ص۱۷۳ (چاپ بیروت).

(۱۲)ـ « **المیزان فی تفسیرالقرآن**» ، ج۵ ، ص ۱۷ (چاپ تهران).

برخی از نویسندگان اخباری مشرب نیز درجزوه‌های خویش همین شیوهٔ متناقض را پی گرفته اند و آیهٔ شریفهٔ:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (١٦=اَلنَّحل/٤٤) را بارها مطرح نموده و بدان استدلال می‌کنند، بدون آنکه در تفسیر آیهٔ مزبور حدیثی را بیاورند!

شگفت‌تر از این، آن است که ایشان برای توضیح آیهٔ شریفهٔ فوق، به سخنان افرادی چون **راغب اصفهانی، محمّدبن جریرطبری، ابن کثیر دمشقی** و... متوسّل می‌شوند(١٣) با آنکه عقیده دارند: «**پیامبر اکرم ﷺ باید با سخن خود، آیات را روشن نماید**(١٤)» نه آقای اصفهانی و طبری و دمشقی!

عذر ایشان در این خلاف گویی! آن‌است که مرقوم داشته‌انـد: «**یکی از راه‌های سنجش نظریّه‌ای علمی، ارائهٔ آن به اهل خبره و مقایسهٔ این نظر با آرای آنان می‌باشد.**»(١٥)

باید پرسید: آیا **شیخ طوسی** و **شیخ طبرسی** و **علامهٔ طباطبائی** در مذهب شما اهل خبره شمرده نمی‌شوند؟ اگر این علماء را قرآن‌شناس و خبره می‌دانید پس چرا اقوالشان را در اینکه «**قرآن بدون حدیث هم فهمیده می‌شود**»، انکار می‌کنید؟ با آنکه دلیل روشنی هم از قرآن کریم ارائه داده‌اند!

جدال در معنای ﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ﴾!

چنانکه دانستیم اخباری‌ها به آیهٔ فوق استدلال نموده‌اند، به امید آنکه ثابت کنند فهم قرآن بدون تفسیر پیامبر اکرم ﷺ و امامان شیعه میسّر نیست! با آنکه دربارهٔ معنای این آیهٔ کریمه دو قول آمده است: یکی آنکه گفته‌اند تعبیر ﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ﴾ وظیفهٔ تفسیر و **توضیح** قرآن را برای پیامبر ﷺ تعیین می‌کند؛ دوّم آنکه گفته‌اند تعبیر مزبور وظیفهٔ تبلیغ و أداء قرآن را **به طور آشکار** نشان می‌دهد چنانکه در آیهٔ دیگر به صورت «**نفی و حصر**» می‌فرماید: ﴿وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ﴾ (٢٤ = النُّور/٥٤)

یعنی: «بر عهدهٔ پیامبر جُز رساندن آشکار پیام، وظیفهٔ دیگری نیست.» اخباری ها گمان کرده‌اند که قول دوّم در میان دانشمندان اسلام، طرفداری ندارد! در حالی‌که این قول علاوه بر ضبط در کتب اهل

---

(١٣)ـ به جزوهٔ « **بررسی بنیان‌ها**» ج٢ ، ص ١٠ ، ١١ و ١٢ نگاه کنید.

(١٤)ـ « **بررسی بنیان‌ها**» ج١ ، ص ٤

(١٥)ـ « **بررسی بنیان‌ها**» ج٢ ، ص ٩

سنّت[۱۶]، در آثار برخی از اساطین مذهب امامیّه نیز آمده است چنانکه مجتهد معتبر و برجستهٔ شیعه، «**سیّدِ مرتضی**» مشهور به «عَلَم الهُدی» در کتاب «**الذَّریعة إلی أصول الشَّریعة**» در معنای آیهٔ مزبور می-نویسد:

«**قِیلَ: إنَّ المُرادَ هیهُنا بِالبَیانِ، التَّبلِیغُ وَالأداءُ حَتّی یَکُونَ القَولُ عامّاً فِی جَمِیعِ المُنَزَّلِ**»[۱۷].

یعنی: «گفته‌اند که مراد از بیان در این‌جا همان تبلیغ و اداء است تا این سخن، فراگیر و عامّ باشد در همهٔ آنچه که (بر پیامبر ﷺ) نازل شده است.»

گفتار سیّد مرتضی دقیقاً همان مطلبی را یادآور می‌شود که ما قبلاً بدین صورت آوردیم:

أمّا این مسئله که چرا «تبیین» در سورهٔ شریفهٔ نحل را به‌معنای «توضیح و تفسیر» نیاوردیم و آن را به معنای «خواندن آشکار و ابلاغ پیام»، حمل نموده‌ایم؟ دلیلش آن‌است که متعلّقِ این کلمه در آیهٔ مزبور، کلِّ قرآن است چنانکه می‌فرماید: ﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ﴾[۱۸] ولی هیچ‌گاه پیامبر اکرم (ﷺ) همهٔ قرآن را توضیح و تفسیر ننمودند درحالی‌که کلِّ قرآن را به طـور آشکار بر مردم خواندند و ابلاغ فرمودند». [۱۹]

برخی در برابر این سخن، پاسخی آورده‌اند که متأسّفانه نشانهٔ کم اطّلاعی ایشان از «**علم اصول**» شمرده می‌شود؛ می‌نویسند:

«**در آیه، تبیین کُلِّ قرآن به طرز عامّ مطرح شده أمّا روش عملی پیامبر أکرم ﷺ بر این عموم تخصیص زده.**» [۲۰]!

معترض محترم گویا خبر ندارد که در علم اصول اثبات شده «**تخصیص أکثر**» مستهجن است و شایستهٔ کلام إلهی نیست و با روش عملی پیامبرخدا ﷺ نیز موافقت ندارد. آیا هیچ معنی دارد که خداوند بزرگ به پیامبرش دستور فرماید که: «باید تا کلِّ قرآن را برای مردم تفسیر کنی» ولی پیامبر خدا

---

(۱۶)ـ به عنوان نمونه به کتاب «**المعتمد**» اثر **ابوالحسن بصری معتزلی**، ج۱ ، ص ۳۹٤ ، چاپ بیروت؛ و کتاب «**التَّسهیل لِعُلُومِ التّنزیل**» اثر **ابن جزّی** ، ج۲ ، ص ۱٥٤ چاپ بیروت نگاه کنید.

(۱۷)ـ « **الذَّریعة إلی أصول الشَّریعة**» ، ج۱ ، ص ٤٦٧ (از انتشارات دانشگاه تهران)

(۱۸)ـ « تا برای مردم هرچه را که به سوی ایشان نازل شده، تبیین کنی.»

(۱۹)ـ « **رفع اشتباه و دفع افتراء**» ، ص ۳ و ٤

(۲۰)ـ « **بررسی بنیان‌ها**» ، ج۲ ، ص ٦

ﷺ از تفسیر اکثر آیات عملاً سرباز زند و چند آیهٔ معدود را تفسیر نماید بدین دستاویزکه مقصود خدا از کلِّ قرآن، همان چند آیه بوده است؟!

اگر آیهٔ مذکور، تخصیص بردار بود باید «**تخصیص أقلّ**» شامل حالش شده باشد یعنی لازم بود تا پیامبرخدا ﷺ اکثر آیات قرآن را به طور کامل تفسیر نماید و مفصّلاً توضیح دهد و فقط اندکی از آنها را فرو گذارد. أمّا کجا است آن تفسیر علمی و مفصّل و کامل رسول خدا ﷺ از اکثر آیات قرآن که نه شیعه آن را در دست دارد و نه سُنّی!

ما اگر فرض کنیم که برخلاف رأی ارباب ادب (همچون سیّدمرتضی و دیگران) واژهٔ تَبیین، جُز یک معنا ندارد و همواره در مفهوم «توضیح و تفسیر» به کار می‌رود؛ درآن‌صورت دچار اشکال می‌شویم چون باید بپذیریم که قرآن مجید «**مُبَیِّن**» نیست و **پیامبر اکرم ﷺ باید با سخن خود آیات را روشن نماید!** أمّا این ادّعا برخلاف چندین آیهٔ صریح قرآن است که می‌فرماید آیات قرآن در خود قرآن «**تبیین**» شده‌اند چنانکه ذیلاً ملاحظه می‌کنیم:

﴿... قَدۡ بَيَّنَّا ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يُوقِنُونَ﴾ (۲ = البقرة/۱۱۸) (... همانا آیات را برای گروهی که یقین می‌کنند **تبیین** کردیم.»

﴿... كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَتَفَكَّرُونَ﴾ (۲= البقرة/۲٦٦) (... خدا این‌چنین آیات را برای شما **تبیین** می‌کند شاید که بیاندیشید.)

﴿... كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ﴾ (۳=آل‌عمران/۱۰۳) (...خدا این‌چنین آیاتش را برای شما **تبیین** می‌کند شاید که هدایت شوید.)

﴿... قَدۡ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ إِن كُنتُمۡ تَعۡقِلُونَ﴾ (۳= آل‌عمران/۱۱۸) (... همانا آیات را برای شما **تبیین** کردیم اگر خردورزی کنید.)

﴿... يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ أَن تَضِلُّواْ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ﴾ (٤ = النِّساء/۱۷٦)(... خدا برای شما **تبیین** می‌کند مبادا گمراه شوید و خدا به هر چیز دانا است.)

﴿... يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (۲٤ = النُّور/۱۸) (... خدا آیات را برای شما **تبیین** می‌کند و خدا دانا و فرزانه است.)

﴿... كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (۲٤ = النُّور/٥۸) (خدا این‌چنین آیات را برای شما **تبیین** می‌کند و خدا دانا و فرزانه است.)

﴿... كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْأَيَٰتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (٢٤= النُّور /٦١) (..خدا این‌چنین آیات را برای شما **تبیین** می‌کند شاید که خردورزی کنید.)

﴿... ٱنظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ ٱلْأَيَٰتِ..﴾ (٥ = المائدة/٧٥) (... بنگر که چگونه آیات را برای ایشان **تبیین** می‌کنیم...)

﴿... كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (٥= المائدة/٨٩) (.. خدا این‌چنین آیاتش را برای شما **تبیین** می‌کند شاید که سپاسگزاری کنید.)

و آیه‌های فراوان دیگر...

با وجود چنین آیاتی که قرآن را «**تبیین شده**» معرّفی می‌نماید، رسول اکرم ﷺ اگر می‌خواستند قرآن را تبیین فرمایند درآن‌صورت «**تحصیل حاصل لازم می‌آمد.**»!

و همین است حکمت آنکه از رسول‌خدا ﷺ تفسیری از کلّ قرآن به جای نمانده و سنّت پیامبر ﷺ شرح مجملات قرآنی (مانند «**أَقِيمُوا الصَّلوة**» و «**آتُوا الزَّکوة**» و «**لايَعصينَکَ فى مَعروفٍ**» و جُز اینها) را در بر دارد نه آنکه فهم «**آیات غامض و دور از درک قرآن**» را آسان سازد**!** مگر خود قرآن کریم چهار بار در سورۀ شریفۀ قمر نفرموده است: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ؟» (٥٤ = القَمَر /١٧، ٢٢، ٣٢ و٤٠) (همانا قرآن را برای پندآموزی آسان ساختیم؛ پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟)

خلاصه آنکه توجّه داشته باشیم گر چه «**تَبیین**» مصدر باب «**تَفعیل**» محسوب می‌شود امّا مادّۀ لغوی آن از «**بانَ يَبينُ**» به معنای «**ظَهَرَ يَظهَرُ**» است و ظهور سخن گاهی از راه ابلاغ آن است و گاهی از راه توضیح و تفسیرش؛ و در هر مورد باید به قرائن کلام نگریست و لغت را به معنای مناسب با آن در خلال جمله، حمل کرد و چنانکه دانستیم برخی از علمای شیعه و سنّی دربارۀ کلمۀ «تبیین» در آیۀ ٤٤ از سورۀ نحل، به معنای اوّل قائل شده‌اند و بعضی هم معنای دوّم را پذیرفته‌اند ولی قرائن قرآنی معنای نخست را تأیید می‌کند.

تفسیر ارشادی!

دانشمندان علم اصول، احکام اسلامی را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: یک دسته احکام «**امضائی**» است؛ یعنی احکامی که عقل آدمی حُسن و قُبح آنها را با صرف‌نظر از دستور شرع، درمی‌یابد؛ مانند حُسن امانتداری و قُبح خیانت؛ این‌گونه احکام را شارع اسلام تصدیق و امضاء فرموده است. دستۀ دوّم احکامی شمرده می‌شوند که عقل در تشخیص آنها استقلال ندارد و تابع شرع است مانند شکل نماز یا

روزه یا حجّ و جُز اینها ؛ احکام مزبور را «**تأسیسی**» می‌نامند. در قرآن‌شناسی نیز همین قانون حکومت دارد؛ بدین معنی که شرح مجملات قرآن همچون: «**أَقِیمُوا الصَّلوة**» و «**آتُوا الزَّکوة**» و «**لایَعصینکَ فی مَعروفٍ**» چنانکه گفتیم بر عهدهٔ سنّت نبوی است و کسی نمی‌تواند احکام فرعی نماز را از جملهٔ «**أقِیمُوا الصَّلوة**» استخراج کند هرچند معنای این دو واژه معلوم است و بیرون از فهم بشر نیست؛ ولی بقیّهٔ آیات قرآن اجمال ندارند و اگر رسول اکرم ﷺ سخنی هم دربارهٔ معنای آنها فرموده باشد از باب ارشاد عقل به سوی معنا و مفهومی است که آدمی با تدبّر می‌تواند آن را از قرآن دریابد که اگر چنین نبود، خداوند بزرگ به اندیشیدن در قرآن فرمان نمی‌داد و نمی‌گفت:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ ۚ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُوا۟ فِيهِ ٱخْتِلَـٰفًا كَثِيرًا !﴾ (٤ = النِّساء/٨٢) یعنی: «آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ که اگر(قرآن) از نزد کسی جُز خدا بود، قطعاً اختلاف بسیاری در آن می‌یافتند!»

از طرفی، درک این معنا که در قرآن، اختلاف و تناقضی راه ندارد، فرع برفهمیدن خود قرآن است؛ یعنی ابتدا باید سراسر قرآن از طریق تدبّر فهمیده شود تا بتوانیم بفهمیم که در قرآن تناقض و تعارضی نیست ؛ پس همهٔ قرآن را می‌توان بدون رجوع به حدیث، فهمید و چنانچه پیامبر خدا ﷺ یا أئمّهٔ اهل بیت علیهم‌السلام معنای آیات را هم توضیح داده باشند، توضیح ایشان حکم ارشادی دارد و عقل سلیم می-تواند با تدبّر در قرآن، معنای مزبور را از قرآن دریابد؛ وگرنه نمی‌فرمودند: روایات منسوب به ما را بر قرآن عرضه کنید و چنانچه با آن موافق بودند، بپذیرید و إلّا فَلا! از این‌جا پاسخ برخی از معترضین داده می‌شود که می گویند:

«**براساس توضیح رسول اکرم (ﷺ) و برخلاف برداشت اوّلیّهٔ اصحاب، در (٦ = اَلأنعام/٨٢) عموم کلمهٔ «ظلم» و همهٔ مصادیق آن مورد نظر نیست بلکه این تعبیر عام، تخصیص خورده است و نتیجه آن‌که در آیه، هرظلمی مورد نظر نبوده بلکه ظلم خاصّی یعنی شرک منظور می‌باشد**»[(٢١)].

این‌که در آیهٔ (٦ = اَلأنعام/٨٢) مراد از«**ظلم**» همان «**شرک**» است از سیاق آیات به خوبی فهمیده می‌شود و نیازی به تخصیص ندارد! زیرا که این آیهٔ شریفه در رابطه با محاجّهٔ **ابراهیم** علیه‌السلام و **مشرکان** آمده است و لذا در **تفسیر طبری** می‌خوانیم که **سلمان پارسی** در معنای آیه گفت: «**هُوَ الشِّرکُ بِاللهِ تَعالی**» و نیز آمده که **أبوبکر** در معنای «**بِظُلمٍ**» گفت: یعنی «**بِشِرکٍ**» ؛ و همچنین از قول **حُذَیفَة و ابن**

---

(٢١)ـ « **بررسی بنیان‌ها**» ج٢ ، ص ٥

عبّاس و اُبَیّ بن کَعب همین معنا آمده است [۲۲] بدون آنکه هیچ‌کدام از رسول اکرم ﷺ نقل کرده باشند.

پس اگر رسول خدا ﷺ برای برخی از یاران که دقّت در سیاق آیه نکرده بودند، واژهٔ «ظلم» را به معنای «شرک» تفسیر فرموده‌اند، چنان نبوده که این مفهوم از خود آیهٔ کریمه به دست نیاید و کسی نفهمد. درحقیقت تفسیر پیامبرﷺ در این‌باره، صورت ارشادی داشته چنانکه پیش از این توضیح دادیم.

ولی نکتهٔ مهم‌تر در روایت مزبور این‌است که رسول خدا ﷺ درتفسیر کلمهٔ «بِظُلمٍ» با گواه گرفتن ازآیهٔ ﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٌ﴾ (۳۱ = لُقمان/ ۱۳) (... همانا شرک ستم بزرگی است.) به مسلمانان تعلیم داده که: «**قرآن را با قرآن تفسیر کنند**» و این معنا از ذهن برخی دور شده است! در اینجا دوست دارم سخن علّامه، **محمّدحسین طباطبائی** را از مقدّمهٔ «**تفسیر المیزان**» بیاورم که به همین نکتهٔ مهمّ اشاره نموده و فرموده است:

«قالَ عَلِیٌّ (یَصِف القُرآنَ عَلی ما فِی الـنَّهجِ): «یَنطِـقُ بَعـضُهُ بِـبَعضٍ وَ یَـشهَدُ بَعـضُهُ عَلـی بَعـضٍ...» (الخُطبَة) هذا هُوَ الطَّرِیقُ المُستَقِیمُ وَ الصِّراطُ السَّوِیُّ الَّذِی سَلَکَهُ مُعَلِّمُو القُرآنِ وَهُداتُهُ (صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِم)» [۲۳].

یعنی: «علی ؑ همان‌گونه که در نهج البلاغه آمده، در وصف قرآن گفته است: «بخشی از قرآن از بخش دیگر سخن می‌گوید و قسمتی ازآن، گواه قسمت دیگر است». و این راه همان صراط مستقیم و راه میانه‌ای است که آموزگاران و راهنمایان قرآن (صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِم) پیموده‌اند.»

بنابراین، به قول علّامهٔ طباطبائی، امامان اهل بیت ؑ نیز به ما آموزش داده‌اند که قرآن را با قرآن تفسیر کنیم؛ از این‌رو احادیث مظنون را نباید با آیات خدا بیامیزیم که حاصل آن جُز گمان و تخمین چیز دیگری نخواهد بود و به قول علّامه، **وحید بهبهانی**:

«(القُرآنُ،) کَلامُ الشّارِعِ القَطعِیُّ سَنَداً وَمَتناً بِخِلافِ مَفهُومِ کَلامٍ لایُعلَمُ أَنَّهُ مَتنُ کَلامِ الشّارع لِاحتِمالِ کَونِهِ کَلامَ الرّاوِی وَأَنَّهُ لَیسَ مِنَ المَعصُومِ أصلاً.» [۲۴]

---

(۲۲)ـ «**جامع البیان فی تأویل آی القرآن**» اثر **محمّدبن جریر طبری**، ج۷، ص ۲۵۶، ۲۵۷ و ۲۵۸ (چاپ مصر).

(۲۳)ـ «**المیزان فی تفسیر القرآن**»، ج۱، ص ۱۰ (مقدّمة الکتاب)، چاپ ایران.

(۲۴)ـ «**الفَوائد الحائریّة**»، ص ۱۷۳

یعنی: «(قرآن) سخن شارع است و به لحاظ سند و متن، قطعی شمرده می‌شود، برخلاف سخنی که معلوم نیست متن کلام شارع باشد؛ زیرا احتمال دارد گفتار راوی باشد (که آن را به صورت **نقلِ به معنا** آورده) یا اساساً سخن مزبور از معصوم صادر نشده باشد.»

تفاوت سلیقهٔ ما با اخباری ها در این‌جا اسـت که آنها این‌گونه احادیث را در بیان معنا و مفهوم آیات دخالت می‌دهند و ما از این‌کار خودداری می‌ورزیم.

نکته‌های قرآنی!

ما هم‌زبان با اسلاف قرآنیِ خود بارها گفته‌ایم که قرآن کریم، آسان و تبیان و بیان و نور مبین است چنانکه خودش فرموده است:

﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ﴾ (٥٤ = القَمَر/١٧، ٢٢، ٣٢ و ٤٠)

«... وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ...» (١٦ = النَّحل/٨٩)

«هَٰذَا بَيَانٞ لِّلنَّاسِ وَهُدٗى وَمَوۡعِظَةٞ لِّلۡمُتَّقِينَ» (٣ = آل عِمران/١٣٨)

«يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُم بُرۡهَٰنٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ نُورٗا مُّبِينٗا» (٤ = النِّساء/١٧٤)

در عین حال قرآن مجید دارای نکته‌ها و ظرائف و امتیازات گوناگونی است و این دو مقام با یکدیگر قابل جمع‌اند. برخی گمان نموده اند که این دو امر باهم منافات دارند، درصورتی‌که این دو امتیاز گاهی در سخنان معمولی اشخاص عادی نیز گرد آمده‌اند تا چه رسد به سخنان بلیغ و بالاتر از آن، و در کلام معجزه‌آسای قرآنی!

فرض کنید شما به کسی می‌گویید: «دیروز حسن آقا و حسین آقا به منزل ما تشریف آوردند.» البتّه این جملهٔ ساده را مخاطب شما کاملاً درک می‌کند و هیچ تعقید و پیچیدگی درآن نمی‌یابد. امّا اگر دقّت کند نکته‌ای را در آن پیدا می‌کند که در نظر نخست بدان توجّه نداشته است و این نکته آن است که شما نام «حسن آقا» را مقدّم بر «حسین آقا» ذکر نموده‌اید و این تقدّم مثلاً به اعتبار آن بوده که حسن آقا مسنّ‌تر از حسین آقا است یا محترم‌تر از او شمرده می‌شود. آیا اگر چنین نکات و اعتباراتی در سخنان روزمرّهٔ مردم رعایت شود (که غالباً هم رعایت می‌شود) باید گفت که اصل سخن ایشان آسان و روشن نیست یا درخور فهم بشر عادی نمی‌باشد؟!

ما ادّعا داریم که قرآن کریم در عین آسان و روشن بودن، دارای نکات و امتیازات فراوانی است که ممکن است به تدریج فهمیده شود و نه در احادیث رسول اکرم ﷺ همهٔ آن امتیازات آمده است و نه در سخنان أئمّهٔ أهل‌بیت علیهم‌السلام تماماً یافت می‌شوند[۲۵] و همین است یکی از اسرار جاودانگی قرآن؛ چنانکه از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام وارد شده که فرمود:

«لاتَفنی عَجائِبُهُ وَ لاتَنقَضِی غَرائِبُهُ.»[۲۶]

یعنی: «شگفتی‌های قرآن از میان نمی‌رود و نکته‌هایش تمام نمی‌شود.»

من در این‌جا لازم می‌بینم از قرآن نکته‌ای را ذکر کنم. در سورهٔ شریفهٔ یوسف آمده است: هنگامی‌که برادر تنی یوسف (بِنیامین) به دزدی متّهم شد. **پسران یعقوب** علیه‌السلام به توصیهٔ برادر بزرگترشان تصمیم گرفتند به نزد پدر آیند و به او بگویند: ﴿یَـٰٓأَبَانَآ إِنَّ ٱبۡنَكَ سَرَقَ﴾ (۱۲= یُوسُف/۸۱) یعنی: «ای پدرِ ما، **پسرت** دزدی کرده است!» در این‌جا آنها نمی‌گویند: ای پدر، «**برادرمان**» دزدی کرده است**!** ولی هنگامی که همین پسر را می‌خواهند از پدر بگیرند و با خود به مصر ببرند تا غلّهٔ موعود را دریافت دارند به پدر می‌گویند: ﴿یَـٰٓأَبَانَا مُنِعَ مِنَّا ٱلۡكَیۡلُ فَأَرۡسِلۡ مَعَنَآ أَخَانَا نَكۡتَلۡ﴾ (۱۲=یُوسُف/۶۳) یعنی: «ای پدرِ ما، پیمانه (غلّه) از ما منع شده؛ پس **برادرمان** را با ما بفرست تا پیمانه را بگیریم!» در این‌جا قرآن کریم می‌خواهد نشان دهد که علاقهٔ پسران یعقوب علیه‌السلام به «**پاک نمایی و سودجوییِ خود**» تا چه حدّ بوده است**!**

علّامهٔ طباطبائی در تفسیر «**المیزان**» نوشته است:

«لَیسَ بَینَ آیاتِ القُرآنِ (وَ هِیَ بِضعُ آلافِ آیَة) آیَةٌ واحِدَةٌ ذاتُ إغلاقٍ وَ تَعقِیدٍ فِی مَفهُومِها بِحَیثُ یَتَحَیَّرُ الذِّهنُ فِی فَهمِ مَعناها ؛ کَیفَ؟ وَ هُوَ أفصَحُ الکَلامِ وَ مِن شَرطِ الفَصاحَة، خُلُوُّ الکَلامِ عَنِ الإغلاقِ وَ التَّعقِیدِ حَتّی أنَّ الآیاتِ المَعدُودَةَ مِن مُتَشابِهِ القُرآنِ کَالآیاتِ المَنسُوخَةِ فِی غایَةِ الوُضُوحِ مِن جَهَةِ المَفهُومِ...»[۲۷].

یعنی: «در میان آیات قرآن (که چند هزار آیه است) یک آیه نیست که به لحاظ مفهوم، دارای دشواری و پیچیدگی باشد به طوری که ذهن در فهم معنای آن دچار حیرت شود؛ چرا این‌گونه نباشد؟

---

(۲۵)ـ البتّه معنای این سخن آن نیست که **رسول خدا** ﷺ یا امامان علیهم‌السلام به این نکات توجّه نداشته‌اند ولی به هرصورت، همهٔ نکته‌ها و لطائف قرآنی، در آثارشان نیامده، پس آگاهانه کشف آنها را به اهل تدبّر در قرآن سپرده‌اند

(۲۶)ـ « **نهج البلاغه**» ، خطبهٔ شمارهٔ ۱۸

(۲۷)ـ « **المیزان فی تفسیرالقرآن**» ، ج ۱ ، ص ۷ (مقدّمة الکتاب) ، چاپ ایران.

با آنکه قرآن فصیح‌ترین سخنان است و یکی از شروط فصاحت آن‌است که سخن، از دشواری و پیچیدگی خالی باشد حتّی آیات معدودی که در شمار متشابهات قرآنند مانند آیه‌های منسوخ، به لحاظ معنا و مفهوم در نهایت وضوح و روشنی‌اند.»

باز علّامهٔ طباطبائی در نقد برخی از تفاسیر می‌نویسد:

«وَ لازِمُ ذلِکَ (کَما أومَأنا إلَیهِ فِی أوائِلِ الکَلامِ) أن یَکُونَ القُرآنُ الَّذِی یُعَرِّفُ نَفسَهُ (بِأَنَّهُ هُدیً لِلعالَمِینَ وَ نُورٌ مُبِینٌ وَ تِبیانٌ لِکُلِّ شَیءٍ) مَهدِیّاً إلَیهِ بِغَیرِهِ وَ مُبَیَّناً بِغَیرِهِ! فَما هذَا الغَیرُ وَ ما شأنُهُ؟! وَ بِماذا یُهدی إلَیهِ؟! وَ ما هُوَ المَلجَأُ وَ المَرجَعُ إذَا اختُلِفَ فِیهِ؟! وَ قَدِ اختُلِفَ وَ اشتدَّ الخِلافُ!...» [۲۸]

یعنی: «لازمهٔ این‌گونه تفسیرها (چنانکه در آغاز سخن بدان اشاره کردیم) این‌است که: قرآنی که خود را هُدیً لِلعالَمِین (مایهٔ رهنمایی جهانیان) و نُورٌ مُبِین (روشنایی نمایان) و تِبیانٌ لِکُلِّ شَیءٍ (بیان هرچیز) معرّفی می‌کند، از غیرخود، رهنمایی بخواهد و به وسیلهٔ غیرخود، روشن شود! پس آن غیر کدام است و چه شأنی دارد؟! و اگر اختلاف در آن افتد (که شدیداً هم اختلاف افتاده!) به کدام مدرک باید پناه برد و رجوع کرد؟...»

در عین حال که علّامهٔ طباطبائی قرآن را روشن و آسان معرّفی می‌نماید در همان مقدّمهٔ تفسیرش، به روایت از **رسول خدا** ﷺ می‌نویسد:

فَإذَا التَبَسَت عَلَیکُمُ الفِتَنُ کَقِطَعِ اللَّیلِ المُظلِمِ ؛ فَعَلَیکُم بِالقُرآنِ... لاتُحصَی عَجائِبُهُ و لاتُبلَی غَرائِبُهُ!...» [۲۹].

یعنی: «زمانی که فتنه ها چون پاره‌های شب تاریک از هر طرف شما را فراگرفتند بر شما باد که به قرآن روی آورید... که شگفتی‌هایش به شمار نمی‌آیند و نکته‌هایش کهنه نمی‌شوند!...»

و بدین‌صورت علّامهٔ ذوفنون، روشن بودن قرآن را با نکته دار بودن آن، جمع می‌نماید.

«والسَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی»

مصطفی حسینی طباطبائی

مهرماه ۱۳۸۲ هـ ش.

برابر با: شعبان ۱۴۲٤ هـ ق.

---

(۲۸)ـ «المیزان فی تفسیرالقرآن» ، ج ۱ ، ص ٦ و ۷ .

(۲۹)ـ « **المیزان فی تفسیرالقرآن**» ، ج ۱ ، ص ۱۰ .